

صفا = آرام، بی توجه؛ کیف-ات-صفا = لذت کامل؛ کیف-ات-صفا چ. کیف-ات-صفا کردن، کیف کردن.

صفرا = استفراق، دل بدی؛ دارئ اُم خود خو، مو ~ بید = من دوا خوردم و دل بدی اُم گم شد؛ یو صفرا چود = او دل بد شد؛ مو فِرا نُر صفرا یی چود خو، شیچ خُب سُت = برادرم امروز استفراق کرد و حالا خوب شد؛ یو صفرا ذاد = او استفراق کرد، دل بد شد؛ صفرا خُه دَهد، بیدے سوَد = اگر استفراق کنی، بهتر می شود.

صلات = ویران، تخریب، خرابی؛ صلات چ. = تخریب ک. شکستاندن؛ وے محله بین صلات چورج = تعمیر را خراب کردند؛ صلات-اُد-دهر = مخروبه، ویران.

صلاح = ۱- گفتگو، ملاقات، جلسه؛ تر یک-یگر و پف اند صلاح قُد = بین شان گفتگویی بود؛ ۲- دعوت، صلاح؛ یو ته به صلاحت مس تر و نه یازد = او به دعوت هم اینجا نمی آید.

صلاختک، **صلاختک** = ویرانه؛ ید پید **صلاختک**، **بَنخ**-ته خُه اندیزد، پتئود-ته دم = این پل ویرانه است، اگر آبخیزی شود، آنرا چپه میکند.

صندلے = صندلی یا سندی. **صندهل**، **صندهل** = صندل؛ کفش های فرسوده و پاره که به سختی آنها را می پوشانند، کفش های کهنه؛ یود ارد اچث ~ نِسْت، فُگت-پن و نِسچ = در اینجا هیچ صندل قابل استفاده نیست، همه شان فرسوده استند.

صندهل-دوز = ۱- سوزن (درفش) صندل (کفش) دوز؛ **صندهل-دوز** خارخ = درفش برای دوختن کفش؛ ۲- صندل (کفش) دوز، موچی. م. سپیل.

صندهل-بسنزد = ترمیم چموس کهنه؛ اک-اس-دے **صندهل-بسنزد**-اُم خلاص سُنذج = از ترمیم چموس های کهنه خلاص شدم.

صندهل-بسنزیچ = کسی که چموس کهنه را ترمیم میکند، موچی.

صنعت = صنعت؛ **صنعتے** و زمین = صنعت سنگین.

صنعتے = صنعتی. **صورت- زنزریچ**، **صورت گیر** = عکاس.

صادر = مرتکب، اتفاق افتیده (در مورد گناه)؛ صادر چ. = مرتکب شدن، راه دادن؛ وُز-اُم ی- چیز گناه صادر نه چورج = من هیچ گناه ای مرتکب نه شدن؛ صادر س. = اتفاق افتیدن؛ تو کار-اند خطایے صادر سُت = در کارت خطایی اتفاق افتاده.

صایب اختیار = صاحب اختیار، مستقل.

صایب کلون = صاحب خانه، کلان خانه؛ ~ یے چید جمعیت نه-فهرذید = کلان خانه با مشکلات یک خانواده کنار آمده نمی تواند؛ صایب خونه = صاحب خانه.

صایب = صاحب.

صُبح = صبح؛ **صُبدَم**، **صُبدَم** = صبحدم؛ **صُبدَمَت**، **صُبوئلا** (صُبوئلا) = از طرف صبح وخت.

صُبه: **تیرما-صُبه** = تیرماه، در شروع خزان؛ بهار **صُبه** = بهار، در شروع بهار؛ **تیرما-صُبه** یو توید خو، دِگه نه-یت = او در شروع خزان رفت و دیگر نه آمد.

صحیفه = صفحه؛ مه، مم یے ~ بنای = بگیر، یک صفحه را بخوان.

صداس، **صداسین** = دوسال پیش، تا دے صداسبخ وے جه لپ مال قُد = تا دو سال قبل نزد او بسیار مال و گوسفند بود.

صداسینچ، **صداسنونچ** = دو سال پیش.

صدرے = رئیس؛ ~ مجلس = رئیس مجلس. **صغیر** = صغیر.

صغیر-گُلک = ب. گُل قاصدک، خیررسانک، خرببیار یا خربچین (نام علمی: Taraxacum) که در طب سنتی به طَرخشقون یا طَرشقوق معروف است گیاهی می باشد علفی و دائمی که ساقه آن به ارتفاع ۴۰ سانتی متر می رسد. این گیاه دارای ریشه ای است به رنگ قهوه ای مایل به زرد که پر از شیرابه سفیدرنگی می باشد. وپ.م. مَسَنک، مَسَنک-وابن، شیگ-گُلک.

صغیره-خونه = صغیرخانه، پرورشگاه.

صورت = ۱- شکل ظاهری، ظاهر، صورت؛ کو
سأم خو صورت ار یپنک چس أم = بروم صورتم
را در آینه ببینم؛ ۲- عکس، تابلو، رسم؛ کو دم
خو رزین-اند دے دم صورت مو-رد دپس =
عکس دخترت را بمن نشان بده؛ ~ زئبتاو =
عکس گرفتن؛ پخته درون پد فُخ-ات، دم ~ پن
زانبچ = او در بین پخته بود و عکسش را گرفتند؛
خو صورت زئبتاو = عکس گرفتن؛ خو صورت
-ات غل نه-زانبچ-آ؟ تو هنوز عکس خود را
نگرفته ای؟؛ صورت تیژداو = رسم کردن،
نقاشی کردن؛ ۳- اسم خاص (مث.)؛ صورت،
صورت ماه.

صورت-تهژیچ = نقاش.

صورت-زئبجک = کامره عکاسی.

صورت-زئببت = عکس گ.

صورتے = مقبول؛ یہ وے ین لب ~ قُد = زن او
بسیار مقبول بود.